

در پی عقب نشینی ذلت بار ارتش اسرائیل از جنوب لبنان در پنجم خرداد ماه گذشته که برای نخستین بار در تاریخ کشمکش اعراب-اسرائیل، زیر فشار عملیات مقاومت و بدون هیچ قید و شرط و حتی بدون مذاکره صورت گرفت و با توجه به اهمیتی این رویداد و تأثیری که می تواند بر تحولات منطقه و روند صلح خاورمیانه داشته باشد، میزگردی در بیروت با شرکت جمعی از صاحب نظران و کارشناسان برای بررسی این تحول تشکیل شد. شرکت کنندگان در این میزگرد عبارتند از: دکتر شفیق المصری، استاد حقوق بین الملل در دانشگاه امریکایی بیروت، دکتر عدنان السید حسین، استاد علوم سیاسی در دانشگاه لبنان، دکتر طلال عترسی، استاد دانشگاه علوم اجتماعی، دانشگاه لبنان، دکتر محمد نور الدین، استاد تاریخ در دانشگاه لبنان، آقای جواد الخمد، مدیر مرکز مطالعات خاورمیانه در عمان (اردن)، آقای هانی عبدالله، پژوهشگر و متخصص در مسایل اسرائیل، آقای محمد علی مهتدی، مدیر مسئول فصلنامه مطالعات خاورمیانه

آقای محمد علی مهتدی: ضمن تشکر از حضور میهمانان ارجمند و با تشکر ویژه از آقای دکتر عترسی که زحمت برگزاری این میزگرد را متحمل شدند، به عنوان مقدمه بحث عرض می کنم که آنچه در جنوب لبنان رخ داد تحول بسیار مهمی محسوب می شود که تاکنون سابقه نداشته است. در واقع پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ این اولین بار است که ارتش صهیونیستی زیر فشار عملیات مقاومت اراضی اشغالی یک کشور عربی را تخلیه می کند. البته ایهود باراک از یک سال قبل تعهد کرده بود که از جنوب لبنان خارج خواهد شد، اما هیچ کس فکر نمی کرد که این عقب نشینی با این شکل خفت بار صورت گیرد که مشکل یک شکست

مفتصحانه را داشت. البته آنها ادعا می کنند که قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت را اجرامی کنند که در آن عقب نشینی سریع نیروهای اشغالی درخواست شده، ولی از صدور این قطعنامه تاکنون ۲۲ سال می گذرد. چطور است که پس از ۲۲ سال اکنون اسرائیل این قطعنامه را اجرا می کند؟ در این مورد سئوالات و بحثهای زیادی مطرح است که بیشتر به آینده جنوب لبنان و آینده روند صلح و تأثیر پیروزی مقاومت مربوط می شود. شاید تحلیل برخی از جوانب این تحول هنوز زود باشد اما به هر حال از دیدگاههای ارزشمند شرکت کنندگان محترم در این میزگرد استفاده می کنیم.

دکتر شفیق المصری: در واقع این مقاومت بود که اسرائیل را وادار به اجرای قطعنامه ۴۲۵ بدون هیچ قید و شرطی کرد. این بسیار اهمیت دارد زیرا هیچ بهایی سنگین تر از خون شهیدان راه مقاومت نیست. بنابراین تردیدی نیست که مقاومت پیروز شده است. نحوه عقب نشینی و چگونگی تمرکز نیروهای مقاومت در مراکز و سنگرهای اسرائیلی و فروپاشی سریع ارتش انتوان لحد بهترین دلیل برای اثبات این واقعیت است. در مورد لبنان، تا زمانی که هر بخشی از خاک آن در اشغال باشد، مقاومت حق دارد برای آزاد کردن آن اقدام کند. من این را می گویم در حالی که معتقدم چارچوب قانونی کار باید حفظ شود. اما در مورد آنچه اکنون به شکل میدانی رخ می دهد سئوالها و ابهام هایی وجود دارد. اولین مسئله مربوط به نقش یونیفیل UNIFIL (نیروهای فوق العاده سازمان ملل متحد مستقر در جنوب لبنان) است. اسرائیل عقب نشینی خود را با یونیفیل هماهنگ نکرد و منتظر افزایش تعداد این نیروها نیز نشد و این می رساند که از نظر اسرائیل نقش این نیروها مربوط به مرحله بعد از عقب نشینی است.

مسئله دوم این است که چرا آمریکا و اسرائیل اصرار دارند مزارع شبعا را از عقب نشینی استثنا کنند. پاسخ معلوم است چون مزارع شبعا استراتژیک است. آب فراوان دارد و اسرائیل در آنجا تأسیسات جهانگردی ایجاد کرده است. دبیرکل سازمان ملل نیز برای جدا کردن این مزارع از طرح عقب نشینی به معیارهایی استناد کرده که با حقوق بین الملل توافق ندارد. او با

استندهای غیرقانونی مزارع شبع را از چارچوب قطعنامه ۴۲۵ بین لبنان و اسرائیل خارج کرده و در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ و مذاکراتی که باید در آینده بین سوریه و اسرائیل انجام شود قرار داده است.

مسئله سوم این است که وضعیت میدانی پس از عقب نشینی چیست. اکنون نیروهای مقاومت جای نیروهای اسرائیلی و نیروهای مزدور لحد مستقر شده اند. خوب، گام بعدی چیست و منتظر چه چیزی هستیم؟ امروز امریکا بر لبنان فشار می آورد که ارتش را به جنوب بفرستد و لبنان زیر بار نمی رود و می خواهد نیروهای انتظامی را در جنوب تقویت کند. بنابراین مراحل در پیش است: در مرحله اول دولت ضمن هماهنگی با حزب الله و جنبش امل، نیروهای انتظامی را تقویت می کند... مرحله دوم به ایجاد هماهنگی بین آنها و نیروهای سازمان ملل یا ارتش می پردازد. با این شرط که برخورد بین آنها روی ندهد. اما آنچه اسرائیل در پی آن است ایجاد برخورد بین نیروهای دولتی لبنان و مقاومت و بین مقاومت و نیروهای سازمان ملل است و خط واقعی در همینجا است.

اما از نظر داخلی در مرحله بعد از عقب نشینی، چالش مهم این است که دولت لبنان در زمینه اقتصادی و عمرانی می خواهد با جنوب چه بکند. در گذشته به علت بیش از ۲۰ سال اشغال و جداسدن اجباری این منطقه از برنامه های دولت لبنان، اقتصاد این منطقه عملاً با اقتصاد اسرائیل پیوند خورد. عده ای اجناس اسرائیلی وارد کردند و عده ای برای کار و تهیه لقمه نان به اسرائیل رفتند. اکنون این بند ناف قطع شده است، در حالی که دولت لبنان هنوز آمادگی انجام هیچ کاری را ندارد، اینجاست که انسان نگران می شود که اسرائیل دست به توطئه بزند و فتنه مذهبی بین شیعیان و درزیه یا شیعیان و مسیحیان ایجاد شود. البته مقاومت تاکنون هشیارانه عمل کرده از جمله اینکه مزدوران را پس از تسلیم یا بازداشت تحویل دولت داده است، اما آیا این وضع می تواند پایدار بماند؟ این سؤال اساسی است.

اکنون اجازه بدهید برگردم و نکاتی را در مورد گزارش دبیر کل به شورای امنیت بررسی کنم. این گزارش باید با دقت و احتیاط خوانده شود. در مورد تعیین وضعیت مزارع شبع، در گزارش دبیر کل به نقشه های جغرافیایی استناد شده در حالی که این خلاف قانون

است و لبنان نباید زیر بار این منطق می رفت زیرا لبنان می دانست که در بعضی نقشه ها، مزارع شبعا اشتباهاً جزو اراضی سوریه محسوب شده است. حقوق بین الملل در سه مورد به نقشه استناد می کند: اول در مسائل داخلی برای مشخص کردن مرزهای حاکمیت سیاسی، قضایی و دفاعی که این امر داخلی است. اما در مورد روابط بین کشورها، در دو مورد به نقشه مراجعه می شود: نخست اینکه زمین مورد نظر خالی از سکنه باشد. دوم اینکه اختلاف مرزی وجود داشته باشد. لذا در مورد مزارع شبعا که سکنه دارد، رجوع به نقشه خلاف قانون است بلکه باید وضع سکنه بررسی شود مثل اینکه هویت ساکنان چیست؟ از کجا شناسنامه گرفته اند؟ اراضی خود را کجا ثبت کرده اند؟ خدمت سربازی را کجا انجام داده اند؟ و سئوالاتی از این قبیل که در نتیجه هویت و وابستگی زمین مشخص می شود. به همین دلیل معتقدم که دولت لبنان اشتباه بزرگی مرتکب شد و نباید زیر بار منطق نقشه می رفت. آن وقت دیدیم که دبیر کل اعلام کرد که در سه نقشه مزارع شبعا لبنانی و در ده نقشه سوری ذکر شده است. باز هم باید گفت که این منطق برای اثبات وابستگی اراضی کافی نیست. استدلال دوم دبیر کل مربوط به دایره عملیات نیروهای فوق العاده سازمان ملل متحد در جنوب لبنان (یونیسفیل UNIFIL) و دایره عملیات نیروهای ملل متحد برای جداسازی در جولان (اندوف UNDOF) است، بر این اساس که هر زمین واقع در دایره یونیسفیل مشمول قطعنامه ۴۲۵ و هر زمین واقع در دایره اندوف مشمول قطعنامه ۲۴۲ می شود و چون اراضی شبعا در محدوده عمل یونیسفیل نیست لذا خود به خود به اندوف و قطعنامه ۲۴۲ مربوط می شود و باید منتظر مذاکرات سوریه و اسرائیل باشد، غافل از اینکه حدود عملیات این نیروها را کشورها خود تعیین می کنند و ما به یاد می آوریم که منطقه عملیات یونیسفیل را در سال ۱۹۷۸ اسرائیلیها مشخص کردند و دبیر کل نمی تواند قانوناً برای تشخیص تعلق مزارع شبعا به وظیفه هریک از دو نیروی یونیسفیل و اندوف استناد کند.

مداخله مهم دیگر در گزارش دبیر کل این است که وی در گزارش خود پایه های اساسی دیپلماسی لبنان در کشمکش با اسرائیل را ویران کرده است. ما چهار سند اساسی داریم که دیپلماسی لبنان بر آن استوار است: موافقتنامه ترک مخاصمه سال ۱۹۴۹، قطعنامه ۴۲۵

سند تفاهم آوریل ۱۹۹۶. در گزارش دبیر کل هیچ اشاره‌ای به موافقتنامه ترک مخاصمه که مهمترین سند لبنان برای وضعیت مرزهاست نشده. قطعنامه ۴۲۶ که در واقع مکانیزم عملیاتی و اجرایی قطعنامه ۴۲۵ است مراحل عملیاتی را چنین ترسیم می‌کند که اولاً یونیفیل بر عملیات عقب نشینی کامل از خاک لبنان نظارت می‌کند. ثانیاً یونیفیل برای خود منطقه عملیاتی ایجاد می‌کند که خود مسئول حفظ صلح و امنیت در این منطقه است. ثالثاً یونیفیل به دولت لبنان برای بسط حاکمیت خویش در جنوب لبنان کمک می‌کند. در صورت تحقق دبیر کل هیچ اشاره‌ای به این مراحل وجود ندارد. سؤال این است که در صورت تحقق بخش سوم، یونیفیل می‌تواند عقب نشینی کند، خوب بعد چه می‌شود؟ قاعداً باید برگردیم به خط ترک مخاصمه و ناظران بین المللی. ولی ظاهر امر نشان می‌دهد که آنها این موافقتنامه را نادیده می‌انگارند و تصور جدیدی را می‌خواهند جایگزین آن کنند و این قانونی نیست زیرا دبیر کل نمی‌تواند موافقتنامه ۱۹۴۹ را که به تأیید شورای امنیت رسیده و دو دولت عضو ملزم به اجرای آن هستند نادیده بگیرد یا ابطال کند. این بدان معنی است که آنها عملاً قطعنامه ۴۲۶ را تعدیل کرده اند درحالی که هرگونه تعدیل باید از طریق شورای امنیت انجام شود، آنهم با صدور قطعنامه نه بیانیه چون بیانیه لازم الاجرا نیست. همچنین در گزارش دبیر کل تفاهم آوریل به عنوان یک تفاهم مقطعی تلقی شده که با عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان مدت‌ش سرآمده و تمام شده است. می‌بینیم که همه مستندات قانونی لبنان یکی پس از دیگری بی ارزش تلقی شده اند، و این بسیار خطرناک است نه فقط برای سلامت غیرنظامیان که عده‌ای از آنها در جریان آزادسازی به شهادت رسیده اند، بلکه برای حق قانونی دفاع از نفس در برابر هرگونه تعدی و تجاوز در اینجاست که به هدف سوم اسرائیل می‌رسیم که می‌خواهد عقب نشینی خود را یک پوشش بین المللی بدهد تا بعداً بگوید که شورای امنیت راضی است زیرا این عقب نشینی در چارچوب قطعنامه ۴۲۵ صورت گرفته و دبیر کل هم تأیید کرده و لذا هر حمله‌ای به اسرائیل عنوان مقاومت نخواهد داشت بلکه زیرعنوان تروریسم قرار خواهد گرفت که جامعه بین المللی باید با آن مبارزه کند. البته مقاومت کار خود را خواهد کرد، اما دولت لبنان در شرایطی سختی قرار خواهد گرفت و جانبداری اش از مقاومت به

مفهوم تروریسم خواهد بود. البته لبنان خواهد کوشید به این نقطه نرسد اما خلاصه کلام این است که گزارش دبیرکل به منزله تعدیل اساسی قطعنامه ۴۲۶ است بدون آنکه این امر اعلام شود. اسرائیل در آینده خواهد کوشید از این موضوع به سود طرحهای خود بهره برداری نماید.

محمد علی مهتدی: آقای دکتر المصري، با توجه به رشته تخصصی شان مطالب مهم و مفیدی را بیان کردند. البته در مورد امکان فتنه انگیزی در جنوب لبنان تصور می کنم مسئولان مقاومت به ویژه حزب الله و امل به خوبی از این مسائل آگاهی دارند و تاکنون نیز بسیار مسئولانه و هشیارانه عمل کرده اند. در مورد کندی تحرک دیپلماسی لبنان بسیاری دیگر نیز این ایراد را گرفته اند شاید دلیل این امر عدم آمادگی دولت برای مقابله با شرایط پدید آمده باشد که خود از یک حالت بلاتکلیفی ناشی از ارتباطات منطقه ای به وجود آمده است. به هر حال تجربه نشان داده است که اسرائیلیها پایبند چیزی نیستند و معمولاً به مانورها و بازیگریهای پیچیده ای دست می زنند.

دکتر عدنان السید حسین: اولاً نباید از اهمیت این پیروزی که در سطح ملی و عربی و جهانی تحقق یافته بکاهیم. آنچه روی داده یک تحول عادی نبوده بازتاب این تحول در همه جا پدیدار گشته و مبالغه نیست اگر بگویم که واکنشهای به وجود آمده در خارج لبنان قوی تر و مهمتر از واکنشهای داخل بوده است. این بدان معنی نیست که لبنانیها اهمیتی به این رویداد نداده اند بلکه برعکس آنچه در لبنان و به ویژه در جنوب دیده شد یک جشن ملی بود.

متأسفانه دولت لبنان خود را برای این تحول آماده نکرده بود. از یک سال پیش باراک اعلام کرد که از جنوب لبنان عقب نشینی خواهد کرد. ما باور نکردیم. شورای وزیران اسرائیل این تصمیم را رسماً اتخاذ کرد، و ما همچنان در شک ماندیم. اسرائیل تصمیم خود را به سازمان ملل متحد اطلاع داد، ما ناباورانه گفتیم باید کتباً اطلاع دهد. تا وقتی که اسرائیل آمد و گفت من چیزی نمی خواهم، فقط می خواهم طبق قطعنامه ۴۲۵ عقب نشینی کنم. در لبنان

گفتند باید این را بنویسی! بیانیه کتبی هم نوشته شد ولی کسی باور نکرد تا زمانیکه عقب نشینی صورت گرفت و هیچکس آمادگی لازم را نداشت.

الان دولت لبنان باید برای مناطق آزاد شده آب، برق، تلفن، راه و مدرسه ایجاد کند. به امور خانواده‌های شهدا برسد، برای آزادگان کار ایجاد کند. وزارتخانه‌ها باید در حال آماده باش می‌بودند. ولی دولت خیلی کند عمل می‌کند و خطرناکترین چیز این است که اهالی جنوب آزاد شده وضعیت خدماتی کنونی را با خدماتی که اسرائیل به آنها می‌داده مقایسه کند.

متأسفانه دولت لبنان همیشه نسبت به جنوب بی‌توجه بوده و این بی‌توجهی در جنبش‌های تاریخی مشهود است. ایجاد جنبش محرومین سپس جنبش امل و پدیده امام موسی صدر در جامعه تشیع، یکی از دلائلش این بوده که شهروند جنوبی احساس می‌کرده دولت مرکزی مسئولیتی نسبت به وی احساس نمی‌کند. شاید به همین دلیل بود که در دهه‌های گذشته احزاب چپ در جنوب لبنان قوی‌تر از دیگر مناطق بودند.

از دولت که بگذریم به حزب الله می‌رسیم. وظیفه حزب الله چیست؟ اولاً باید به این نکته اشاره کنم که این حزب در ده سال اخیر دچار تحول شده و تجربه احترام‌آمیزی را ارائه کرده است. ثانیاً حزب الله ستون فقرات مقاومت در جنوب لبنان بوده است. این بدان معنی نیست که حزب الله از آسمان به زمین آمده. حزب الله در جنوب لبنان ریشه دارد و ساکنان این منطقه یعنی جبل عامل هزاران سال در برابر حملات مهاجمان مقاومت کرده‌اند، لذا مقاومت چیز تازه‌ای نیست. اما حزب الله ثابت کرد که هر چند ایدئولوژی دینی اسلامی دارد، اما یک مقاومت لبنانی است که در عین حال دارای یک بعد عربی و اسلامی به معنای تمدنی هم هست. و به همین دلیل با انتفاضه فلسطین و با تحولات جهان عرب و با انقلاب ایران هماوایی کرد بدون آنک از دولت ایران تبعیت نکند. در اینجا است که نقش شیعه در ابعاد گسترده مطرح می‌شود. برخی شیعه را ملحق به اسلام و در بهترین حالات به عنوان یک فرقه منقرض معرفی کرده و از فتنه بزرگ صحبت کرده‌اند که از صفین شروع شده و آثار آن هنوز هم ادامه دارد. اما حزب الله ثابت کرد که چنین نیست.

من اکنون از حزب الله می خواهم که به جای پرچم حزبی خود پرچم جمهوری لبنان را برافرازد و مطمئن باشد که هیچکس این پیروزی را از چنگ حزب الله نخواهد ربود. مردم جنوب لبنان می دانند که چه کسانی واقعاً با اسرائیل مبارزه کرده اند. نقش کنونی حزب الله باید این باشد که وحدت لبنان را از طریق جنوب لبنان به کشور بازگرداند. تا بدین ترتیب از یک حزب شیعی تبدیل به یک پدیده ملی شود.

هرکسی که با اسرائیل همکاری کرده است باید طبق قانون لبنان محاکمه شود. آقای سید حسن نصرالله بسیار کار خوبی کرد که گفت: ما جای دولت لبنان نیستیم و هر مزدوری را که باز داشت کنیم تحویل دولت می دهیم. ما شاهد بیداری فزاینده ای هستیم و خواستار آنیم که این بیداری و آگاهی هرچه بیشتر گسترش یابد تا در باتلاق اسرائیل غرق بشویم. اسرائیل برای ما دام می گستراند. چرا باید در دام اسرائیل بیفتیم. آیا از ۱۶ سال جنگ داخلی پند نگرفته ایم؟

در مورد مزارع شبعا، اینکه بگویند قطعنامه ۴۲۵ شامل اراضی اشغال شده در ۱۹۷۸ است قابل قبول نیست. همچنین نمی توان پذیرفت چون این اراضی در سال ۱۹۶۷ اشغال شده پس مشمول قطعنامه ۲۴۲ است. حقیقت این است که اسرائیل مزارع شبعا را از ۱۹۶۹ شروع به اشغال کرده و تا ۱۹۸۸ یکی پس از دیگری این مزارع را متصرف شده است. حتی پس از امضای موافقتنامه ترک مخاصمه سال ۱۹۴۹ اسرائیل بدان پایبند نماند و به مرز ترسیم شده بین لبنان و فلسطین بازنگشت. در متن این موافقتنامه هم از مرز بین لبنان و فلسطین سخن رفته نه از اسرائیل یعنی مرز سال ۱۹۲۳.

نکته جالب توجه این است که دولت آمریکا تفسیر مورد نظر اسرائیل و بیانیه دبیر کل را فوراً پذیرفت یعنی قبول کرد که مزارع شبعا همچنان در اشغال بماند، در اینجا سئوالهایی پدید می آید.

۱- آیا هدف این است که دلیلی برای ادامه ناآرامی در جنوب لبنان همچنان وجود داشته باشد؟

۲- آیا می خواهند بحرانی در روابط لبنان و سوریه در حال حاضر یا در آینده ایجاد کنند؟

۳- آیا می‌خواهند مسئله مزارع شبعاً زمینه‌ای برای انجام مذاکرات صلح بین لبنان و

اسرائیل در آینده باشد؟

سؤالهای زیادی در این مورد وجود دارد. اما آنچه مسلم است اینکه حلقه مذاکراتی لبنان-اسرائیل و حلقه مذاکراتی سوریه-اسرائیل به هم گره خورده اند. بعضی می‌گویند که عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب یعنی جداشدن این دو حلقه از یکدیگر. اما این درست نیست زیرا لبنان هیچ قرارداد صلحی با اسرائیل امضا نکرده است و چنین قراردادی را امضا نخواهد کرد مگر اینکه سوریه امضا کند.

دکتر المصری: می‌خواهم در مورد مطالب دکتر حسین دو نکته را عرض کنم. اولاً

مقصود از فتنه در جنوب لبنان این است که فرض کنیم مزدوران اسرائیل بروند در یک روستای درزی نشین کشتاری راه بیاندازند بطوریکه مسؤولیت این کشتار متوجه فرقه مذهبی دیگری بشود و سپس جنگ مذهبی راه بیافتد. البته همانطور که گفته شد مقاومت با آگاهی تمام مراقب است تا چنین فتنه‌ای ایجادنشود.

اما نکته دوم مربوط به این سؤال آقای دکتر حسین است که آیا حل نشدن موضوع

مزارع شبعاً می‌تواند مقدمه‌ای برای مذاکرات آینده بین لبنان و اسرائیل یا سوریه و اسرائیل در چارچوب جولان باشد. ممکن است این احتمال وارد باشد اما واقعیت این است که دبیرکل در گزارش خود اشاره‌ای به درخواستهای لبنان نکرده است و لذا لبنان چاره‌ای ندارد جز اینکه این درخواستها را به میز مذاکره ببرد ولی این مذاکره الزاماً با اسرائیل نیست، بلکه می‌تواند در کمیته‌های مذاکرات چندجانبه باشد بویژه مطالب مربوط به آوارگان و غرامت و غیره. تنها موضوعی که نیاز به مذاکره مستقیم با اسرائیل دارد موضوع بازداشت شدگان در زندانهای اسرائیل است. و اگر چارچوب مذاکرات سوریه-اسرائیل، علاوه بر مسائل امنیتی شامل مسائل دیگری نیز باشد، همچنانکه از سند پیشنهادی امریکا و متن تعدیل شده آن توسط سوریه بر می‌آید، می‌توان گفت که مدتی پس از عقب‌نشینی اسرائیل، لبنان پای میز مذاکره خواهد نشست.

به نظر می‌رسد که موافقت اصولی سوریه با بیانیه سابق شورای امنیت به معنای جداسازی بین مسأله عقب نشینی به عنوان یک وضعیت امنیتی با مسائل دیگر است. من از این نگرانم که موضوع مزارع شبعا در سید قطعنامه ۲۴۲ بیفتد تا اسرائیل بتواند با استفاده از پوشش شورای امنیت، این منطقه را تابع وضعیت حقوقی و مذاکراتی جولان نماید و این امر در بهترین حالتها منجر به مذاکره روی این مزارع می‌شود. اما در صورت شکست مذاکرات اسرائیل و سوریه، هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود که اسرائیل قانونی را شبیه قانون ۱۹۸۶ برای ملحق کردن این بخش به خاک خود بگذارند. لذا معتقدم که حل نشدن مسأله این مزارع تنها برجای گذاشتن مدخلی برای مذاکرات نیست بلکه ایجاد پوششی برای تصرف آن است.

دکتر طلال عتریسی: اگر موافق باشید بحث را از جنبه های حقوقی به جنبه های سیاسی و استراتژیک بکشانیم. به نظر من اسرائیلیها در موضوع عقب نشینی از جنوب لبنان موفقیتها و در عین حال، ناکامی هایی داشتند.

اصل عقب نشینی از جنوب لبنان چیزی بود که همه حکومتهای سابق اسرائیل از رابین گرفته تا پرز و نتانیا هو و بالاخره باراک آن را دنبال می کردند. اما دو چیز همیشه مانع بود: اول اینکه آنها نگران وضع مرزها پس از عقب نشینی بودند و می خواستند بدانند که در صورت عقب نشینی از جنوب لبنان، آیا به مرزهای امن دست می یابند یا خیر. دوم اینکه اسرائیلیها می خواستند این عقب نشینی در چارچوب یک توافق منطقه ای و بطور مشخص با دولت سوریه صورت گیرد. اما در این میان یک عامل فشار هم بود و آن اینکه اسرائیل دیگر تاب تحمل تلفات روزمره در جنوب لبنان را نداشت، تا اینکه باراک آمد و در تبلیغات انتخاباتی خود تاریخی را برای عقب نشینی از لبنان مشخص کرد و خود را به این تاریخ ملزم نمود.

اما سؤال این است که چرا عقب نشینی در این زمان صورت گرفت. طبعاً موضوع اصلی - همچنان که گفتیم - بالا گرفتن عملیات مقاومت بود. یعنی اگر عملیات مقاومت و تلفات روزمره اسرائیل نبود، ارتش اسرائیل به این زودی به فکر عقب نشینی نمی افتاد. اما این کار زمانی صورت گرفت که مذاکرات اسرائیل با سوریه به شکست انجامید. لذا معتقدیم که اگر تا

چند هفته بعد از آن امکانی برای تفاهم با سوریه وجود داشت، اسرائیل عقب نشینی را به عقب می انداخت تا در چارچوب یک معامله همه جانبه صورت گیرد؛ چیزی که مورد علاقه امریکا و اسرائیل و حتی سوریه بود. ولی همچنانکه می دانیم مذاکرات با سوریه بخاطر اختلاف پیرامون دریاچه طبریه شکست خورد و بعد وقایع جدید رخ داد.

اما در مورد رابطه عقب نشینی اسرائیل با جدا شدن حلقه های مذاکراتی با سوریه و لبنان، من عقیده دیگری دارم. به اعتقاد من تأکید سوریه و لبنان روی وحدت این دو حلقه مذاکراتی بر این اساس بود که عقب نشینی از جنوب لبنان و جولان به یکدیگر مربوط باشند. ولی اسرائیل به دلیل فشار مقاومت و فشار افکار عمومی این دورا از هم جدا کرد و بطور یکطرفه از جنوب لبنان عقب کشید. از سوی دیگر، اسرائیل با اعلام تصمیم به عقب نشینی فشار زیادی را بر سوریه وارد کرد. هدف باراک این بود که به سوریه بگوید من تا فلان تاریخ از جنوب لبنان خارج خواهم شد و ارتباط جنوب لبنان را با جولان قطع خواهم کرد و شما باید بیایید و قبل از این تاریخ امتیازات لازم را بدهید. شاید بسیاری باور نمی کردند که اسرائیل واقعاً مصمم به عقب نشینی است و تصور می کردند که باراک مانور می کند و بلوف می زند چون امکان ندارد بدون گرفتن تضمینهای لازم در مورد امن شدن مرز، عقب نشینی کند و این تضمینها را فقط سوریه می تواند بدهد. لذا این عقب نشینی از یک سو به هدف فشار بر سوریه و از سوی دیگر پاسخ دادن به درخواست افکار عمومی بود.

به همین دلیل معتقدیم که اسرائیل در موضوع قطع ارتباط بین عقب نشینی از جنوب لبنان و عقب نشینی از جولان موفق شد. لذا لبنان اکنون نیازی به مذاکره با اسرائیل ندارد، زیرا عقب نشینی بدون هیچ قید و شرطی صورت گرفته است. در عین حال لبنان هیچ موافقتنامه ای را بدون سوریه با اسرائیل امضا نخواهد کرد.

ولی آیا لاینحل گذاشتن مسأله مزارع شبعا راهی برای وصل مجدد حلقه های مذاکراتی لبنان و سوریه به یکدیگر است؟ شاید عدم عقب نشینی اسرائیل از مزارع شبعا فرصتی باشد تا بگویند وضعیت جنوب لبنان همچنان مرتبط با وضعیت سوریه است و چنین نیست که لبنان کاملاً جدا شده باشد و ساز خود را بزند، بویژه که معلوم نیست لبنان به تنهایی تا کجا می تواند

جلو برود. تجربه نشان داده است که یکی از عوامل مهم موفقیت و تداوم مقاومت برخورداری آن از بعد منطقه ای (حمایت سوریه و ایران) بوده است. بدون آنکه بخواهیم از ارزش جانفشانی ها و ایثارگریهای مقاومت بکاهیم، باید بدانیم که بعد منطقه ای، اساس موفقیت مقاومت بوده است.

اما ناکامی مهم اسرائیل در این بود که نتوانست از برگه ارتش انتوان لحد در مذاکرات با لبنان یا با سازمان ملل استفاده کند و این برگه ظرف یک شب و روز نابود شد. آنها فکر می کردند که پس از عقب نشینی ارتش اسرائیل از جنوب لبنان، ارتش مزدور انتوان لحد در مواضع خود می ماند و جلوی مقاومت می ایستد، اما عملاً چیز دیگری رخ داد. افراد ارتش انتوان لحد که خود با عقب نشینی اسرائیل غافلگیر شده بودند در برابر هجوم مقاومت و مردم، از مواضع خود گریختند و کوشیدند به داخل اسرائیل بروند. همین امر باعث شد که طرح اسرائیل شکست بخورد و عقب نشینی شکل هرج و مرج را به خود بگیرد و آبروی ارتش اسرائیل برود.

دکتر المصری: وقتی از ارتباط حلقه های مذاکراتی لبنان و سوریه با اسرائیل سخن می گوئیم، سه عامل را با هم در نظر می گیریم: ۱- همزمانی مذاکرات، ۲- همزمانی عقب نشینی، ۳- همزمانی امضای قرارداد صلح.

در مورد همزمانی مذاکرات بعد از عقب نشینی، فرض بر این است که لبنان وضعیت راحتی خواهد داشت زیرا لبنان از همان آغاز منتظر نتیجه مذاکرات سوریه با اسرائیل بوده تا نوبتش برسد و مسائل خود را سر میز مذاکره مطرح کند. لذا لبنان اکنون احتیاجی به مذاکره ندارد و این عامل خود بخود منتفی است. اما همزمانی عقب نشینی از جنوب لبنان و جولان اصلاً وارد نبوده، زیرا اسرائیل اعلام کرده بود که تا ۷ ژوئیه از جنوب لبنان خارج خواهد شد، در حالیکه عقب نشینی از جولان طبق برگه های کاری در آخرین مذاکرات انجام شده بین طرفین بطور تدریجی و ظرف ۳ سال پیش بینی شده و حتی اسرائیلیها درخواست یک زمان ۶ساله را داشتند. بنابراین همزمانی عقب نشینی ها معنی نداشته است. می ماند موضوع

امضا که در دست سوریه است و خود سوریه در تعدیلاتی که بر سند ارائه شده از سوی امریکا انجام داد آورده است که هرگز به تنهایی قرار داد صلح را امضا نخواهد کرد.

آقای مهتدی : من فکر نمی کنم اصولاً مقصود از ارتباط یا وحدت حلقه های مذاکراتی لبنان و سوریه با اسرائیل چیزی به نام همزمانی باشد، چه همزمانی در مذاکرات یا همزمانی در عقب نشینی یا امضای قرارداد. بلکه مقصود این بوده است که هیچ طرفی به تنهایی وارد «معامله» با اسرائیل نشود، چرا که هر طرفی برای خود برگه هایی دارد که فکر می کند با استفاده از آن برگه ها می تواند حقوق خود را از اسرائیل بگیرد و چون ممکن است برگه های یک طرف بیشتر یا قوی تر و برگه های طرف دیگر ضعیفتر یا کمتر باشد لازم است که همه طرفها با احساس همبستگی و وحدت سرنوشت با یکدیگر هماهنگی کنند. یعنی برگه های خویش را کنار هم بگذارند و یکجا حقوق خود را مطالبه کنند. این مطلبی بود که سوریه در کنفرانس وزیران خارجه عرب قبل از کنفرانس صلح مادرید مطرح کرد و همه پذیرفتند که از چارچوب هماهنگی خارج نشوند. اولین کسی که از این چارچوب خارج شد باسرعرفات بود که در همان حال که مذاکرات کنفرانس مادرید در واشنگتن ادامه داشت، مخفیانه به اسلورفت و تصور کرد که به تنهایی بهتر می تواند با اسرائیل تفاهم کند. نتیجه آن شد که همه برگه های خود را داد و در مقابل چیزی به دست نیاورد و حتی به حداقل درخواستهای خود هم نرسید و به همین دلیل سوریه عرفات را تحریم یا بایکوت کرد. اکنون سوریه و لبنان مانده اند که حاضر نیستند جداگانه با اسرائیل وارد معامله شوند. تصور می کنم نظر آنها این باشد که با همبستگی و هماهنگی هر دو بتوانند از مجموع برگه ها و امکانات یکدیگر استفاده کنند. حال مذاکرات همزمان باشد یا نباشد، عقب نشینی از جنوب لبنان زودتر از جولان صورت بگیرد یا نگیرد و در نهایت کدام طرف زودتر امضا کند یا دیرتر، اینها فرعیات است و این مسائل فرعی از سوی برخی از روزنامه نگاران یا محافل سیاسی لبنان زمانی مطرح شده که اسرائیل شمارش معکوس برای عقب نشینی از جنوب لبنان را آغاز کرده. چرا این را مطرح کرده اند؟ برای اینکه نشان دهند ارتباط دو حلقه لبنان و سوریه به رغم عقب نشینی اسرائیل حفظ می شود و نباید

تصور کرد که با این عقب نشینی همه چیز خراب شده و لبنان از سوریه جدا شده است. ولی واقعیت این است که اسرائیل در اثر فشار مقاومت و تلفات روز افزون تصمیم می گیرد اهداف خود در جنوب لبنان را رها کند و ارتش را عقب بکشد تا به زعم خود از یک سو سوریه را از استفاده از برگه مقاومت محروم نماید و از سوی دیگر زمینه رشد مقاومت و بویژه حزب الله را بخشکاند، چرا که شیمون پرز بارها گفته است که اسرائیل اگر بخواهد مانع رشد حزب الله بشود بهترین کار عقب نشینی از جنوب لبنان است. البته رسیدن شیمون پرز به این برداشت، خود نتیجه ضربات حزب الله بر ارتش اسرائیل است و گرنه اسرائیل همیشه چنین عنوان می کرده که حضورش در جنوب لبنان برای از بین بردن تروریسم یعنی مقاومت است در حالیکه حزب الله همیشه چنین استدلال می کرده که مقاومت علت نیست بلکه معلول وجود ارتش اشغالگر در جنوب لبنان است.

من در اینجا به سخن آقای دکتر عترسی می رسم که گفتند اسرائیل با تعیین تاریخ عقب نشینی فشار زیادی بر سوریه وارد کرد. من با ایشان در این مورد موافقم، اما باید اضافه کنم که صرف اعلام تصمیم به عقب نشینی و تعیین تاریخ باعث می شود که برگه مقاومت دیگر به عنوان اهرم فشار در مذاکرات تلقی نشود و چنین مذاکراتی چه قبل از عقب نشینی و چه بعد از آن، برای سوریه فایده ای ندارد، زیرا وقتی اسرائیل می تواند چه بدون تفاهم و چه با تفاهم با سوریه از جنوب لبنان عقب بنشیند، دیگر نمی توان از برگه مقاومت در مذاکرات استفاده کرد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که وضعیت مرزها چه می شود و آرامش موجود در مرز چه معنایی دارد. ایهود باراک ادعا می کند که این آرامش نتیجه سیاست باز دارندگی است زیرا اسرائیل اعلام کرده که پس از عقب نشینی به پشت مرزها اگر گلوله ای به سوی اسرائیل شلیک شود، اسرائیل لبنان و سوریه را مسؤول می داند و نه فقط لبنان را ویران می کند بلکه مراکز ارتش سوریه را نیز مورد حمله قرار می دهد. اما اسرائیل نیز می داند که اگر قبلاً با وجود نوار مرزی و ارتش لحد، حزب الله می توانست فقط کربات شمونه را هدف قرار دهد، اکنون که

به مرز رسیده منطقه وسیعتر و با عمق بیشتری را در تیررس سلاحهای خود دارد و قادر است در صورت تجاوز اسرائیل به لبنان، سراسر منطقه جلیل را زیر آتش بگیرد و دهها هزار بلکه صدها هزار آواره فراری را روی دست حکومت بزازک بگذارد. نتیجه این می شود که آرامش حاکم بر مرزها ناشی از توازن رعب است، ضمن اینکه حزب الله حساب افکار عمومی لبنان را نیز می کند و تا مجبور نشده دست به کاری نمی زند که مقبولیت مردمی خود را از دست بدهد.

آقای جواد الحَمد : حقیقت این است که آنچه به این شکل در جنوب لبنان اتفاق افتاد همه را غافلگیر کرد و من نشنیدم کسی بگوید که این نحوه عقب نشینی و فروپاشی ارتش آنتوان لحد و نیز آرامش مرزها پس از عقب نشینی را پیش بینی می کرده است.

آنچه رخ داد نتیجه یک رشته عوامل و تحولات به شکل تراکمی بود. نکته مهم در این مورد این است که آیا ممکن است تصمیم اسرائیل صرفاً ناشی از فشار عملیاتی مقاومت و عدم توانایی اسرائیل بر تحمل تلفات بوده باشد. این امر چندان منطقی به نظر نمی رسد و اگر چنین بود چرا اسرائیل حاضر نشد از ساحل غربی عقب نشینی کند در حالیکه زمانی اسرائیل برای ادامه حضور خود در ساحل غربی بطور روزمره بهای سنگینی می پرداخت.

برخی معتقدند که معامله ای بین طرفهای اصلی این قضیه یعنی، سوریه، سازمان ملل و اسرائیل با حمایت امریکا و اروپا صورت گرفته و علائم و اشاراتی نیز به بعضی از گروههای لبنانی ارسال شده است. به قرار اطلاع در ۱۲ ماه مه سال ۲۰۰۰ (برابر با ۲۳/۲/۷۹ یعنی ۱۳ روز قبل از عقب نشینی) جلسه ای با حضور اوری لوبرانی، لوبسکی و تری لارسن برای تفاهم پیرامون سناریوی مورد نظر تشکیل شد. در این جلسه توافق شد که:

اولاً: آنچه اسرائیل پس از عقب نشینی از لبنان انجام می دهد اجرای قطعنامه ۴۲۵ است که طی آن اسلحه سنگین ارتش آنتوان لحد یعنی تانکها و توپها جمع آوری می شود. اسرائیل در واقع این ارتش را فریب داد و آن را در جریان عقب نشینی و تفاهمهای صورت

گرفته نگذاشت و این طبق درخواست سازمان ملل بود در حالیکه اسرائیل اصرار داشت این ارتش سلاحهای سبک خود را حفظ کند تا بتواند به دفاع از خود در برابر گروههای مسلح لبنانی بپردازد. هدف سازمان ملل از این مطلب این بود که ارتش لحد فاقد امکانات نظامی برای ورود در جنگ با مقاومت باشد و ضمناً نتواند مزاحمتی برای نیروهای سازمان ملل، به هنگام تحویل گرفتن مواضع، به وجود آورد.

ثانیاً: فرماندهی ارتش لحد منحل می شود و همه زندانیان بازداشتگاه خیام آزاد می شوند.

این سناریو در تاریخ ۱۳ مه ۲۰۰۰ یا (۷۹/۲/۲۴) قبل از آنکه تحویلی رخ دهد منتشر شد. در مقابل این اقدامات، قرار شد امور زیر انجام شود:

۱- تمرکز نیروهای بین المللی برای حفظ امنیت در مرز یا بین المللی کردن مرزهای لبنان با اسرائیل بطوریکه ایجاد هر گونه درگیری به معنای مقابله با سازمان ملل تلقی شود. این امر باعث تضعیف حجت مقاومت می شود، حتی اگر مزارع شبعا در اشغال بماند یا زندانیانی در اسرائیل بمانند و آزاد نشوند.

۲- سازمان ملل پذیرفت که درخواست لبنان برای بازپس گیری مزارع شبعا را مورد تأیید قرار ندهد، و این دقیقاً همان چیزی است که در گزارش دبیرکل آمده است.

۳- دولت لبنان مناطق مورد عقب نشینی را تحویل بگیرد. در اینجا اختلاف نظر بود که آیا تحویل گرفتن این مناطق توسط ارتش باشد یا - آنطور که دولت لبنان می خواهد - توسط نیروی انتظامی.

۴- خلع سلاح شبه نظامیان و گروههای مسلح لبنانی در جنوب، بدین معنی که با وجود حضور نیروهای سازمان ملل و نیروهای دولت لبنان ادامه حضور مسلحانه گروههای شبه نظامی معنایی ندارد و لذا نیازی به حضور مقاومت و حزب الله نیست.

اما سخنان باراک و فرمانده نیروهای اسرائیلی در مورد لغو تفاهم آوریل نشان می دهد که خطر همچنان باقی است و هیچ چیز نهایی نشده است و نتیجه اینکه اسرائیل همچنان این

آزادی عمل را دارد که در مقابل هرگونه تعدی به خاک یا شهروندانش پاسخ نظامی بدهد.

با توجه به آنچه گذشت آیا می توان گفت که عقب نشینی به شکلی که رخ داد برنامه ریزی شده بود؟ شخصاً چنین اعتقادی ندارم زیرا برخی از مسائل لوجستیکی بطور میدانی باعث بروز نوعی هرج و مرج نسبی بویژه در مورد ارتش آنتوان لحد، پس از عقب نشینی تانکها و توپخانه، شد.

اما آنچه اسرائیل - در این میان - از دست داده در درجه اول یک عایق جغرافیایی و حایل مسکونی برای حفاظت از شهرک نشینان است که مانع از آن می شد که کاتیوشا به آسانی به عمق اسرائیل برسد. اکنون نیروهای سازمان ملل در این منطقه حایل متمرکز می شوند و این وضعیت جدیدی است که باید دید موفقیت آمیز خواهد بود یا خیر. به این دلیل، این سؤال را مطرح می کنم که آنچه روی داد نقشه بود یا هرج و مرج. طبق شناختی که من از اسرائیل دارم و با توجه به تجربه طولانی اسرائیل در لبنان، که به نظر من عمیقتر از تجربه حزب الله در لبنان و جنوب لبنان است، بعید می دانم که عقب نشینی به شکل هرج و مرج و بدون محاسبه و نقشه صورت گرفته باشد. بویژه که نیروهای اسرائیلی در جهت واضحی عمل می کردند و بین خود اسرائیلیها نیز هیچ بحران سیاسی یا نظامی در این مورد مشاهده نشد، ضمن آنکه اشارات روانشناختی مهمی نیز برای تحلیل از آن طرف به چشم می خورد. اصولاً من معتقدم که در مورد مسائل کلان نباید غافلگیر شد چون برنامه امریکا از سال ۱۹۹۵ تاکنون تبدیل کشمکشهای بین المللی به کشمکشهای محلی است نه منطقه ای. مثلاً عقب نشینی اسرائیل از لبنان صورت می گیرد با این هدف که حزب الله بعد منطقه ای خود را در اندیشه، ایدئولوژی و برنامه عملیاتی، از دست بدهد و صرفاً به یک موضوع لبنانی تبدیل شود که اندیشه عربی، قومی، اسلامی دارد. اما برنامه عربی قومی اسلامی ندارد، درست مانند همان چیزی که در مورد حماس در اردن روی داد.

اما در مورد زمان و چگونگی اجرای طرح عقب نشینی، معتقدم در پرتو توافق یادشده بین طرفهای اصلی که به دلایل بسیار نمی تواند رسماً منتشر شود، عقب نشینی اسرائیل

هرچند یک پیروزی برای لبنان و جهان عرب بر اسرائیل محسوب می شود، اما در عین حال، از نظر زمان و چگونگی، به نوعی آماده کردن ملتهای لبنان، سوریه و اسرائیل برای ورود به مرحله بعدی است که مرحله امضای قراردادهای صلح نیز می باشد.

این تحلیل که برخی از جوانب آن را از طریق مطالبی که در اینجا و آنجا منتشر شده لمس کرده ام، معتقدم که قطعی و نهایی نیست، اما به تحلیل سیاسی نزدیکتر است. اما در مورد معادله حاکم بر منطقه جنوب لبنان، نباید بگذاریم که جنبه های عاطفی جشن و سرور بر ما غالب شود. هماهنگی بین یونیفیل و حزب الله یا ارتش لبنان باعث می شود که مسؤولیت هر وضعیتی بر دوش لبنان و سازمان ملل قرار گیرد و اسرائیل برکنار بماند و مستقیماً دخالت نکند. بین یونیفیل و حزب الله و ارتش لبنان نیز هیچ حساسیت روانشناختی یا سیاسی وجود ندارد و این امر برنامه ریزی مطلوب برای نیروهای حافظ صلح را آسان می کند.

آیا این وضعیت تأثیر منفی بر روند صلح با سوریه می گذارد؟ ظاهراً سوریه خارج از دایره تفاهم است و بی تردید آنچه دکتر مصری و دیگر دوستان گفتند محقق می شود، اما به نظر می رسد که سوریه چندان خارج از دایره تفاهم نباشد، زیرا سخنان خانم آلبرایت در ۲۳ مه ۲۰۰۰ موضوع را بطور مستقیم باز می کند. حرف خانم آلبرایت بطور خلاصه این بود که اگر شما هم در جهت عموم پیش می روید، ما با یکدیگر به توافق می رسیم. این حرف نشان می دهد که نوعی تفاهم با سوریه انجام گرفته است و لذا تصور نمی کنم که ضرری از این راستا به سوریه وارد آید بخصوص اگر سوریه بطور مستقیم یا غیر مستقیم رابطه ای با این ترتیبات داشته باشد. حتی اگر سوریه رابطه ای با این ترتیبات نداشته باشد این فرصت را پیش رو دارد که با دیپلماسی از وضعیت جدید استفاده خود را ببرد. اگر هم سوریه جزو ترتیبات باشد که موضوع در آینده نزدیک روشن خواهد شد. در هر حال، وضعیت پیش آمده باعث برهم خوردن روابط کنونی بین سوریه و اسرائیل نخواهد شد اما برهم خوردن اوضاع در جنوب لبنان خطری است که وجود دارد و قاعدتاً باید در ترتیبات به عمل آمده این احتمال مدنظر بوده باشد.

آیا این وضعیت مقدمه ای برای قرارداد صلح با لبنان است؟ قرارداد صلح با لبنان بطور

حتم یک قرارداد سیاسی خواهد بود که معادلات را تغییر خواهد داد. اما در مورد قرارداد صلح بین سوریه و اسرائیل باید گفت که ۹۹ درصد مسائل در مذاکرات به عمل آمده حل شده است. البته سوریها بی تردید حقوق خود را بطور کامل مطالبه می کنند، اما آنچه باقی مانده نسبت بسیار اندکی است که از طریق مذاکرات فشرده شبیه مذاکرات اسلو یا مذاکرات طابا قابل حل است. همچنین معتقدم که موضوع مزارع شبعا نیز با همین نوع مذاکرات حل خواهد شد و در هر حال اهمیت شبعا از اهمیت قدس یا حق بازگشت یا ساحل غربی بیشتر نیست که همه اینها معلق مانده. البته مزارع شبعا برای لبنان مهم است ولی حیاتی نیست. بنابراین آیا این عقب نشینی به سود اسرائیل بود یا به سود سوریه و لبنان؟ به نظر می رسد که منافع متداخل است و چه بسا که برخی دیگر از طرفهای عربی نیز در جریان امور باشند.

دکتر محمد نورالدین: دیدن صحنه از داخل لبنان با تماشای آن از خارج فرق دارد. من به عنوان پژوهشگر تاریخ لازم می دانم که به پاره ای از نکات ریز ولی پراهمیت در مورد غل پیروزی مقاومت و نتایج آن اشاره کنم.

در مورد مزارع شبعا دوستان اشاره کردند که این اراضی در جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ اشغال نشده و مشمول قطعنامه ۲۴۲ نمی شود. می خواهم بگویم که اشغال این اراضی از ۲۲ ژوئن ۶۷ شروع شده و به تدریج کامل گشته و مراحل اشغال جزء به جزء این منطقه در کتب مفصل ثبت است.

موضوع دیگر سخن آقای جواد الحمد است که گفتند مسائل بین سوریه و اسرائیل تا ۹۹ درصد حل شده و تنها مسائل شکلی و صوری باقی مانده می خواهم تأکید کنم که از نظر سوریه بازگشت به خط ۴ ژوئن یعنی ساحل دریاچه طبریه بسیار پراهمیت و اساسی است و تصور نمی کنم سوریه حاضر شود و در این مورد امتیازی بدهد و از حق خود بگذرد.

اما درباره تسلیم شدن مزدوران ارتش لحد معتقدم که این موضوع تا حد زیادی نتیجه موفقیت‌های عملی مقاومت در نوار مرزی قبل از عقب نشینی اسرائیل است. ضمن اینکه

حزب الله توانسته بود تعداد زیادی از این افراد را به صوت نفوذی خود درآورد و این امر کمک مهمی کرد.

همچنین اینکه عقب نشینی اسرائیل با آرامی و آسانی صورت گرفت، سخن دقیقی نیست زیرا اسرائیلیها سناریوهای متعددی برای عقب نشینی آماده کرده بودند ولی آنچه روی داد برای خود اسرائیلیها نیز غیرمترقبه و گیج کننده بود و حتی باعث زدو خوردهایی بین سربازان اسرائیلی و مزدوران لحد شد. اما در مورد تهدید باراک به پاسخ شدید نظامی به لبنان معتقدم که هرگونه تهدید به استفاده از نیروی نظامی علیه لبنان کاملاً بی ارزش است زیرا باراک تاب تحمل حتی یک موشک در شمال اسرائیل را ندارد و لذا هرگز نمی تواند پاسخ نظامی به لبنان بدهد.

از دیگر عوامل پیروزی مقاومت این بود که ارتش اسرائیل برای جنگ کلاسیک آموزش دیده بود در حالی که مقاومت از روش جنگهای چریکی استفاده می کرد که ارتش اشغالگر یارای مقابله با آن را نداشت و لذا می توان تا حدود زیادی وضعیت اسرائیل در جنوب لبنان را به وضعیت امریکا در ویتنام شبیه دانست.

وحدت نظر بین دولت لبنان، ارتش، مردم و مقاومت را نیز باید یکی از مهمترین عوامل پیروزی مقاومت دانست که در این مورد نباید نقش سرپرستی سوریه و ممانعت از بروز هرگونه دوگانگی و اختلاف را فراموش کرد. در اینجا تعلق خاطر مردم جنوب به این سرزمین نیز اهمیت دارد، چرا که پس از هر موج آوارگی زیر فشار بمبارانهای اسرائیل، بار دیگر این مردم به روستاهای خود باز می گشتند، در حالی که اسرائیل می خواست این منطقه را تبدیل به زمین بدون سکنه نماید. همچنین حمایت مردم از مقاومت عامل بسیار اساسی در پیروزی محسوب می شود. در گذشته سازمانهای فلسطینی از همین منطقه عملیاتی علیه اسرائیل انجام می دادند ولی تعلق به این سرزمین و مردم آن نداشتند بلکه به مردم فشار هم می آوردند و مانع از آن می شدند که مردم به کمی بنزین یا شکر دسترسی داشته باشند، در حالی که حزب الله از دل مردم برخاسته بود و با مردم بود. می خواهم تأکید کنم که رابطه

بین مقاومت و مردم از مهمترین علل پیروزی است.

اکنون چند جمله ای درباره اهمیت این دستاورد عرض می کنم. در واقع به اعتراف همگان نه فقط ظرف پنجاه سال اخیر بلکه از تشکیل کنفرانس بال تاکنون بیش از صد سال می گذرد این اولین بار است که پروژه صهیونیسم با چنین شکستی روبرو می شود. در صحرای سینا، مصر چیزهایی داد و چیزهایی گرفت. در اردن سرزمینهای اشغالی در ۱۹۶۷ فلسطینی بود نه اردنی و لذا زمینی پس گرفته نشد. لذا این اولین باری است که ارتش صهیونیستی بدون هیچ دستاوردی و بدون هیچ قید و شرطی زیر فشار مقاومت و ادار به عقب نشینی می شود. به نظر من اهمیتی این پیروزی در این است که می تواند شالوده ای برای پیروزیهای دیگر باشد. وضعیت در جولان و در ساحل غربی و حتی در اراضی اشغالی سال ۲۰۱۸ اکنون شبیه وضعیت جنوب لبنان در زمان اشغال است و معتقدم که پیروزی مقاومت در جنوب لبنان می تواند درس خوبی بر این ساکنان ساحل غربی باشد و این امر به طور حتم تأثیر خود را خواهد گذاشت.

آقای هانی عبدالله: به عنوان پژوهشگر مسائل اسرائیل می خواهم از موضوعی صحبت کنم که نیاز به بحث و پژوهش دارد و آن رابطه آنچه در جنوب لبنان روی داد با مواضع استراتژیک در اسرائیل نسبت به موضوع اقلیتها در منطقه خاورمیانه است. به عبارت دیگر، آیا می توان آنچه را که در جنوب لبنان رخ داد به عنوان تجربه ای بر این استراتژی با همه اختلاف نظرهایی که پیرامون آن در محافل سیاسی و نظامی اسرائیل وجود دارد، دانست؟

در این باره کمی مفصلتر صحبت می کنم اما معتقدم که به سئوالهایی که در این زمینه وجود دارد نباید پاسخ آری یا نه داد. مثلاً، آیا ارتش فروپاشید و شکست خورد؟ باید بیاد بیاوریم که اصولاً دخالت اسرائیل در لبنان با کمک نظامی به برخی از گروهها و اقلیتهای لبنانی شروع شد و به تدریج جامعه اسرائیل را مستقیماً درگیر کرد. در مورد ارتش نیز در حالی که برای سربازان و افراد ارتش، لحظه خروج از لبنان شادترین لحظه محسوب می شد رده های

فرماندهی یا احزاب سیاسی نظر دیگری داشتند. از نظر آنها عقب نشینی - صرف نظر از دیدگاه جامعه نسبت به آن - تنها چاره بود. به همین ترتیب، در حالی که جامعه اسرائیل یا عموم مردم خواستار خروج از جهنم لبنان بودند، احزاب سیاسی سعی می کردند. طبق منافع سیاسی خویش موضع بگیرند. کسانی خواستار عقب نشینی فوری بودند و کسانی دیگر از عقب نشینی تدریجی حمایت می کردند و برخی از احزاب نیز بعد از هر عملیات پیروزمندانه مقاومت فریاد بر می آوردند که اسرائیل باید نه فقط بیروت بلکه حلب و دیگر شهرهای سوریه را هم نابود کند، مانند موضع اریل شارون که گفت شما ارتش اسرائیل را ذلیل کردید و این نحوه عقب نشینی بیشتر یک فرار بود تا عقب نشینی، یعنی هر حزب و گروهی براساس منافع سیاسی و انتخاباتی خود نسبت به این رویداد موضع گرفت.

گزارشی در یکی از مطبوعات اسرائیلی خواندم که باراک و فرماندهای نظامی طرح خاصی برای عقب نشینی ریخته بودند و قرار بود این عقب نشینی چند هفته بعد صورت بگیرد. آنها تصور می کردند که با عقب نشینی اسرائیل از روستاهای خط مقدم، افراد مسلح حزب الله وارد این روستاها می شوند و زدوخوردهای نظامی رخ می دهد که باعث برهم ریختن اوضاع در لبنان می شود. اما آنچه اتفاق افتاد این بود که افراد حزب الله همراه با انبوه سکنه روستاها زن و مرد و کودک به منطقه ریختند و افراد لحد بدون درگیری فرار کردند و لذا اسرائیل مجبور شد واحدهای ارتش را به سرعت خارج کند زیرا اسرائیل دو راه بیش نداشت یکی اینکه برگردد و این روستاها را دوباره اشغال کند و سناریو را دوباره شروع کند یا اینکه به سرعت هرچه تمامتر صحنه را رها نماید و آنها خروج سریع را انتخاب کردند. اما در جانب لبنانی نمی دانم آیا این نحوه ورود به روستاها برنامه ریزی شده بود یا بی اختیار و بدون برنامه بود. آقای سید حسن نصر الله در مصاحبه خود گفت که طرح هوشمندانه ای بود و مقاومت می دانست که اگر افراد مسلح خود را وارد روستاها بکند اسرائیل چه واکنشی نشان می دهد، این بود که آنها از این کار پرهیز کردند و توده مردم را وارد روستاها کردند. به هر حال، صرف نظر از تهدیدهای رهبران اسرائیل مبنی بر نابود کردن لبنان، باید دانست که این واقعه تأثیر روانی

خود را روی افراد جامعه گذاشته و آنها اینک از خود می‌پرسند روند نزولی منحنی شروع شده بالاخره به کجا می‌انجامد؟

برگردم به موضوع اقلیتها و تأثیری که تجربه دخالت در لبنان بر این موضوع می‌گذارد. براساس مطالعاتی که داشته‌ام، از همان آغاز تأسیس اسرائیل دو مکتب فکری استراتژیک نسبت به محیط اسرائیل به ویژه اقلیتهای موجود در این محیط وجود داشته است: یکی دیدگاه نظامی-امنیتی و حتی آکادمیک که معتقد است براساس معیارهای دموکراتیک و اخلاقی یهودی باید از همه اقلیتهای تحت ستم در منطقه حمایت کنیم.

در همین چارچوب اخلاقی در برابر اقلیتها نیز دو گرایش وجود دارد: گرایشی که می‌گوید باید فقط به کمک سیاسی و دیپلماتیک و حداکثر دادن کمک نظامی و اسلحه و آموزش اکتفا کنیم اما اقلیتها باید خود مبارزه را پیش ببرند. گرایش دوم نمونه ژنرال شارون در جنگ لبنان است که می‌گوید نباید تنها به کمک اکتفا کنیم بلکه در هر کشوری که امکان داشت باید مستقیماً دخالت نظامی نماییم. آنها لبنان و سوریه را به عنوان یک منطقه نمونه و ایده‌ئال انتخاب کرده در پی آن بودند که یک دولت کوچک شیعی، یک دولت مارونی، یک دولت علوی در شمال سوریه و یک دولت دروزی در منطقه حوران و جولان و حاصبیا به وجود آورند. این طرح منافع استراتژیک برای اسرائیل داشت و وجود دولت اسرائیل در منطقه را به عنوان دولت اقلیت یهودی در کنار دولتهای دیگر اقلیتهای زیر ستم توجیه می‌کرد. اما رهیافت دیگری که قوت زیادی نیز نداشت از زیانهای ناشی از این استراتژی هشدار می‌داد زیرا شرایط بین‌المللی برای پیشبرد این استراتژی مناسب نبود و به علاوه این امر مشکلاتی بین اسرائیل و دوستانش در منطقه یعنی ترکیه و ایران زمان شاه به وجود می‌آورد. همچنین به نظر طرفداران این رهیافت، صلح با محیط و کنار آمدن با اکثریت عربی اسلامی در منطقه که اسرائیل را به یک دولت طبیعی در منطقه تبدیل می‌کرد اهمیت بیشتری داشت تا کمک به اقلیتها.

اکنون سؤال این است که آیا آنچه در جنوب لبنان روی داد پیروزی رهیافت طرفدار

ادغام فعال و مستقیم کسانی بود که به چیزی جز امنیت اسرائیل فکر نمی کنند؟ به نظر من آنچه روی داد شباهت زیادی به موضع اسحاق رابین بین سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ دارد که می گفت باید به مارونیهای لبنان کمک کنیم ولی لازم نیست به خاطر آنها بمیریم. اما کسی که این معادله را واژگون کرد ژنرال شارون بود که در حمله ۱۹۸۲ به لبنان خود را به بیروت رسانید و کوشید مارونیها را حاکم کند، طرحتی که بالاخره به شکست کامل منجر شد.

آقای جواد الحمد: با بحثهایی که شد اجازه بدهید چند نکته را روشن کنم: اولاً: عقب نشینی اسرائیل در چارچوب یک عقب نشینی تاکتیکی صورت گرفت و این امر کاملاً قابل فهم و درک است. لذا هم اکنون اسرائیلیها ترتیباتی را دربرتو برنامه ریزی سابق و حجم عوامل حساب نشده و غیر مترقبه برنامه ریزی می کنند.

ثانیا: حجم عوامل غیر مترقبه چیست؟ شک نیست که هر نقشه و برنامه ای در هر جای دنیا به هنگام اجرا با یک رشته عوامل غیر مترقبه روبرو می شود اما تاکتیکی که حزب الله در لبنان به کار برد، معتقدم که طبق برنامه ریزی قبلی نبود. حزب الله اطلاعات کامل از مزدوران ارتش لحد داشت لذا این مزدوران نمی توانستند بمانند و بجنگند به خصوص که تانک و توپ نیز نداشتند، لذا عده ای تسلیم شدند و عده ای دیگر به اسرائیل گریختند.

ثالثاً: حزب الله دادن خدمات جزئی به سکنه غیر نظامی روستاها را مطرح کرد و در این راه از دولت لبنان جلو افتاده و خود را برای هر گونه احتمالی حتی برای دریافت ضربات کور از سوی ارتش لحد یا ارتش اسرائیل آماده کرده بود. من مثل همه مردم تا سحرگاه مصاحبه تلویزیونی آقای سید حسن نصرالله را دنبال کردم. او خود عملیات را پا به پای مردم رهبری و دنبال می کرد. این مرد انسان عجیبی است، یک رهبر به معنی واقعی کلمه است.

رابعاً: من به طور دقیق و واضح می گویم که دولت لبنان باید موضعش عقب نشینی کامل اسرائیل باشد به طوری که شامل مزارع شبعاً و آزادی زندانیان نیز بشود. این برگه بسیار مهمی است که زمینه مقاومت در مرحله آینده را به وجود می آورد زیرا برنامه حزب الله مبارز با

موجودیت اسرائیل است. اما خود حزب الله به این فرضیه چه پاسخی می دهد؟

خامساً: حزب الله نپذیرفت که با هر نوع حاکمیتی وارد رقابت شود. از همان آغاز کار محاکمه مزدوران و پر کردن خلاء امنیتی ناشی از عقب نشینی اسرائیل را به دستگاههای دولت لبنان سپرد و این یک روند منطقی و عقلانی از جانب حزب الله بود که نشان از اندیشه حزب الله برای مرحله آینده دارد.

مشکلی که همه ما در تحلیل رویدادها دچار آن هستیم این است که ما یک وقت ممکن است به عنوان افراد سیاسی آنچه را پشت سطرهای نوشته وجود دارد بخوانیم، اطلاعات لازم را جمع آوری کنیم، آنها را روی میز بچینیم و با دقت و بی طرفی بکوشیم به تصویر دقیقی برسیم، اما یک وقت دیگر ممکن است از دستاوردهای مردم و مواضع شعاری به بیان حجم موفقیتها پردازیم با این هدف که حقی را تبلیغ کنیم. نباید این دو مسئله را با هم بیامیزیم. این امر همیشه برای ما تولید اشکال می کند. مثلاً من چنین می فهمم که عقب نشینی اسرائیل نتیجه تراکم عملیات مقاومت بود و اگر اسرائیل در جنوب لبنان احساس راحتی می کرد، هرگز به فکر عقب نشینی نمی افتاد. پس علت عقب نشینی اسرائیل وجود مقاومت بود. این مسئله ربطی به روند تحلیلی قضیه ندارد. اینکه اسرائیل در بحران است و برای خروج از این بحران برنامه ریزی می کند و دنبال راه حل می گردد و عقب نشینی را انتخاب می کند، این تحلیل به هیچ وجه از اهمیت مقاومت که علت و عامل ایجاد بحران برای اسرائیل بوده نمی کاهد. من در نوشته های مطبوعاتی ام همیشه با این مشکل روبرو هستم که حقیقتی را چطور بنویسم که مردم آن را درست بفهمند و به روشی صحیح درباره آن فکر کنند. ما به عنوان افراد دانشگاهی باید با واقع بینی و بی طرفی کامل قضایا را ببینیم، حتی اگر مردم عادی یا برخی از سیاستمداران خوششان نیاید.

بالاگرفتن عملیات مقاومت در مرحله اخیر باعث شد که اسرائیل زودتر به فکر عقب نشینی بیفتد بر این اساس که: ما که بالاخره عقب می نشینیم چرا زودتر این کار را نکنیم تا تلفات کمتری بدهیم. باراک جامعه اسرائیل، ارتش و افکار عمومی جهانی را آماده می کرد تا

در عین حال به چیزی مثلاً امنیت شهر کهای شمال دست یابد. فکر زیرکانه ای به مغزش رسید و سازمان ملل را وارد قضیه کرد و مسئله مأموریت نیروهای پاسدار صلح را پیش کشید و برنامه کاملی را با کمک سازمان ملل تنظیم کرد. لذا هیچ چیز تصادفی و خلق الساعه نبود، هر چند باراک تا این لحظه چیزی برای اسرائیلیها کسب نکرده است.

اکنون ببینیم تحولات احتمالی در مرحله آینده چیست؟

اولاً: موضوع روند صلح مطرح است. این فرضیه وجود دارد که یک هماهنگی بین المللی برای کاهش تنشج در جنوب لبنان صورت گرفته و عقب نشینی اسرائیل نیز مقدمه ای برای آماده کردن افکار عمومی اسرائیل است، بدین معنی که من از جنوب لبنان عقب می نشینم تا امنیت ایجاد کنم. از جولان نیز برای ایجاد امنیت عقب نشینی می کنم و یک خط چهل متری در ساحل طبریه به سوریه می دهم با حفظ حاکمیت اسرائیل بر طبریه و حاکمیت سوریه بر منطقه حمّه و دو طرف، همانند نمونه اردنی حق استفاده متبادل پیدا می کنند.

نباید بردوش مذاکره کنندگان بیش از طاقتشان بار بگذاریم. طرف سوری برگه های زیادی ندارد. مهمترین چیزی که می توان پیش بینی کرد تحرک سریع روند صلح در حلقه های فلسطینی، سوری و لبنانی ظرف چند ماه آینده است، درست برخلاف آنچه تاکنون به چشم می خورد.

ثانیاً: انتظار می رود که مقاومت در لبنان منضبط عمل کند، اما مشروعیتش را - در سطحی کمتر از اکنون - به دلیل مزارع شبعا و بازداشت شدگان لبنانی در اسرائیل حفظ خواهد کرد. معتقدم در اسرائیل برنامه هایی ریخته می شود که مقاومت باید آماده برخورد با آنها باشد.

و سرآخر اینکه، این تحول انعکاسهایی در زمینه های اجتماعی و اقتصادی بر لبنان و رابطه ملت لبنان با فلسطینیهای مقیم لبنان خواهد داشت و این موضوع حساسی است که بحث مفصلی را می طلبد. مسئله بازگشت آوارگان لبنانی به روستاهای ویران شده و فاقد آب و

برق و تأسیسات زیربنایی یک مشکل واقعی است. مسئله دیگر روابط اجتماعی است نه فقط از دیدگاه سیاسی یا فرقه‌ای. مثلاً جریان طرفدار حزب الله در نتیجه این پیروزی خواستار نقش و جایگاه ویژه‌ای در جامعه لبنان خواهد شد در حالی که جریانهای دیگر ممکن است اعطای چنین جایگاهی را نپذیرند و این ماجرای است طولانی که باید دید حزب الله چگونه با آن برخورد خواهد کرد و چگونه خواهد توانست خود را به صورت یک عامل مهم، مؤثر و مستمر در بافت سیاسی لبنان درآورد، زیرا خطرناکترین چیزی که هر مقاومتی با آن روبرو می‌شود، این است که با ختم عملیات آزادی بخش، رسالتش پایان یافته تلقی شود.

دکتر عترسی: در مورد مقایسه بین تجربه مقاومت اسلامی در لبنان و تجربه فلسطینیها در سرزمینهای اشغالی معتقدم که باید خوب فکر کنیم تا دچار ساده‌انگاری نشویم و فکر نکنیم که هر تجربه‌ای را می‌توان عیناً در جای دیگر هم عملی کرد. مقاومت در لبنان ویژگیهای خاص خود را داشت. قبل از هر چیز نقش عقیده و انگیزه مطرح بود، سپس حمایت منطقه‌ای، پوشش رسمی محلی و همبستگی مردمی و اجتماعی گسترده پیرامون آن. حتی اگر یکی از این ویژگیها و شرایط وجود نداشت مقاومت پیروز نمی‌شد. سال ۱۹۹۳، پس از امضای موافقتنامه اسلو، کوششهایی به عمل آمد تا مقاومت و ارتش لبنان با یکدیگر درگیر شوند، و لی مقاومت با هشیاری از این کار پرهیز کرد، و اگر وارد چنین درگیری می‌شد سقوط می‌کرد زیر هر کشمکش داخلی، هر چند قابل توجه باشد، مقاومت را از هدف خود منحرف و نابود می‌کند، همچنین حمایت منطقه‌ای یعنی پشتیبانی سوریه و ایران از مقاومت، حمایت مردمی، تعیین اولویتها و از همه مهمتر وجود مقاومت در سرزمین خود. که دکتر نور الدین هم اشاره کرد. از عوامل مهم پیروزی مقاومت محسوب می‌شد. مقاومت در خارج سرزمین تبدیل به یک پروژه تبلیغاتی سیاسی یا هر چیز دیگر می‌شود و به پیروزی نمی‌رسد.

درست است که ملت فلسطین هویت خود را حفظ کرد و به سرزمین خویش وابسته است، اما این برای پیروزی کافی نیست. اگر در اینجا دولت لبنان به مقاومت پوشش

داد و از آن حمایت کرد، در آنجا، تشکیلات فلسطینی نه تنها از مقاومت حمایت نمی کند بلکه افراد مبارز را بازداشت و زندانی می کند. بعد عربی و اسلامی نیز حضور مؤثری ندارد، چون اکثر کشورهای عربی و اسلامی خواهان راه حل صلح آمیز از طریق مذاکره هستند و مبارزه خشونت آمیز را تشویق نمی کنند. نکته مهم دیگر اینکه اسرائیلی با هر مشرب سیاسی، جنوب لبنان را سرزمین توراتی نمی داند و به آسانی در اینجا امتیاز می دهد و عقب نشینی می کند، ولی در آنجا برای چند متر عقب نشینی مدتها مذاکره می کند. البته این سخن بدان معنی نیست که مقاومت در فلسطین نتیجه ای ندارد، بلکه برعکس شاید نیاز به این باشد که مقاومت در آنجا با شدت و خشونت بیشتری دنبال شود، مقصود این است که در تحلیل دچار ساده انگاری نشویم و تصور نکنیم که انتقال تحریر جنوب لبنان به داخل فلسطین به سادگی میسر است.

مطلب دیگر این است که آیا عقب نشینی از جنوب لبنان موقعیت داخلی ایهود باراک را تقویت یا تضعیف می کند. باراک اسرائیلیها را از جهنم جنوب لبنان راحت کرد و در مقابل از عقب نشینی از جولان که مورد اجماع اسرائیلیها نبود خودداری ورزید. آیا این امر به محبوبیت داخلی او می افزاید؟ باید منتظر بمانیم تا ببینیم این عقب نشینی چه تأثیری در وضعیت داخلی دارد با توجه به اینکه همه نخست وزیران اسرائیل در گذشته نیز خواهان خروج از باتلاق لبنان بودند اما از ترس بازتابهای سیاسی و امنیتی جرأت نکردند آن را عملی نمایند ولی باراک این کار را کرد.

سؤال مهم دیگری که مطرح است اینکه چه رابطه ای بین این عقب نشینی و آینده پروژه اسرائیل وجود دارد؟ آیا آن را تقویت می کند یا باعث می شود که این پروژه در منطقه رو به ضعف برود؟ این سؤال نیز احتیاج به بحث و بررسی از همه ابعاد و جوانب دارد. این عقب نشینی از یک سو، نوعی عقب نشینی از پروژه توسعه طلبی اسرائیل محسوب می شود که تاکنون از صحرای سینا، بخشهایی از نوار غزه و ساحل غربی و اردن و بالاخره از جنوب لبنان عقب نشینی کرده است و این مغایر استراتژی توسعه طلبی اسرائیل است و این سؤال را پدید

می آورد که این پروژه به کجا می انجامد؟ و چه آینده ای در انتظار اسرائیل است. پاسخ حاضر و آماده برای این سؤال این است که اسرائیل توسعه طلبی اقتصادی را به جای توسعه طلبی جغرافیایی برگزیده است ولی این خود نیز نیاز به بحث دارد.

پرسشهای دیگری نیز وجود دارد. شانس از سرگیری مذاکرات سوریه و اسرائیل پس از عقب نشینی از جنوب لبنان چقدر است؟ آیا این بدان معنی نیست که اسرائیل پس از خروج از لبنان، سرسختی بیشتری در شرایط مذاکراتی خود با سوریه نشان خواهد داد؟

مقاومت نیز با سئوالهای بسیاری روبرو است که مهمترین آن آینده مقاومت است که خود به یک میزگرد جداگانه نیاز دارد. نکته اینجاست که در همه جا وقتی مقاومت بر دشمن اشغالگر پیروز می شود و آن را بیرون می داند، خود قدرت را در دست می گیرد. اما در لبنان شرایط فرق می کند و مقاومت نمی تواند این پیروزی را به دستاورد سیاسی تبدیل کند. من معتقدم که قدرت مقاومت در منطقه ای بودن آن است و اگر در محدوده لبنان محصور بماند، عوامل قدرت خود را از دست می دهد.

می دانم که عده زیادی خواهان این هستند که مقاومت و حزب الله هرچه بیشتر لبنانی شود. اما من، در بعد تحلیلی، معتقدم که این حزب در این صورت تبدیل به چیز دیگری، غیر از مقاومت، می شود، زیرا قدرت مقاومت نهفته در دشمنی است که با آن مبارزه می کند. در منطقه خاورمیانه یک قاعده تاریخی وجود دارد و آن اینکه هرکس با اسرائیل (یا هر نیروی اشغالگر دیگری) مبارزه می کند، جزئی از معادله منطقه می شود. زمانی که یاسر عرفات با اسرائیل مبارزه می کرد، عامل مهمی در معادله منطقه ای بود، و زمانی که از مبارزه دست برداشت و به تونس رفت، قدرت خود را از دست داد. این معادله ای است که بر هر مقاومتی در منطقه صدق می کند.

آقای مهندی: سئوالاتی که آقای دکتر عترسی مطرح کردند، واقعاً هریک از آنها نیاز به یک میزگرد مستقل دارد. به هر حال همکاران و استادان ارجمند در این میزگرد مسائل مهم و

دیدگاه‌های تحلیلی مفیدی را مطرح کردند. با آنکه هنوز زمان طولانی از عقب نشینی اسرائیل نگذشته است و معمولاً تحلیل دقیق یک تحول و ارزیابی نتایج آن نیاز به زمان دارد، اما مطالب مطرح شده در این میزگرد تا حدود بسیار زیادی می‌تواند جوانب مختلف این تحول و نتایج آن را در آینده روشن نماید. تصور می‌کنم این مطالب به ویژه برای پژوهشگران ایرانی که وقت و امکان کمتری برای پیگیری دقیق تحولات منطقه دادند بسیار مفید خواهد بود. از همه دوستان و استادان عزیزی که وقت خود را به ما اختصاص دادند و در این میزگرد شرکت کردند تشکر می‌کنم. □



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی